بسم الله النّور

المیزان خوانی جلسه پانزدهم- دوره دوم- سوره مبارکه کهف - ۱۴/ آبان /۱۴۰۳

بخش اول

- آغاز سیاق آیات ۶۰ تا ۸۲

بخش دوم

عرفان نجف یا عرفان فقاهتی

- شرح زندگی و مسیر عرفانی آیه‌الله قاضی

"بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم وَ به نَسْتَعِینَ وَ صَلَّی اللَّهُ عَلَی سَیِّدِنا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّیِّبِینَ الطَّاهِرِین "

" اَللّهُمّ عَجِّلْ لِوَلِیِّکَ الْفَرَجَ وَ الْعافِیَةَ وَ النّصْرَ وَ اجْعَلْنا مِنْ خَیْرِ اَنْصارِهِ وَ اَعْوانِهِ وَ الْمُسْتَشْهَدینَ بَیْنَ یَدَیْهِ"

بخش اول

آغاز سیاق آیات ۶۰ تا ۸۲

جلسه پانزدهم المیزان سوره مبارکه کهف هستیم با سیاق جدید از آیات ۶۰ تا ۸۲ . این سیاق می‌پردازد به ماجرای حضرت خضر و حضرت موسی سلام الله علیهما. گفتیم که سوره کهف چهار تا داستان داره که این داستان سومش هست. فرقی که داستان‌های قرآنی با سایر داستان‌ها دارند اینه که قطعا اتفاق افتاده در عالم خارج یعنی یک بیان افسانه‌ای و اسطوره‌ای نیست. این ماجراهای سوره کهف قطعا اتفاق افتاده و تمامی عناصرش واقعی هستند تمامی مولفه‌هاش واقعی هستند و در عالم خارج روی داده.

اما این سیاق ۶۰ تا ۸۲ می‌پردازد به همراهی حضرت موسی و حضرت خضر.

قبل از اینکه وارد سیاق بشم لازم دونستم راجع به حضرت خضر علیه‌السلام یه نکاتی را عرض کنم بعد وارد ماجرا بشیم. حضرت خضر را بشناسیم و در همراهی این عالِم و این اولیاء خدا با حضرت موسی نکاتی هست که توی سیاق بهش می‌پردازیم.

در مورد حضرت خضر اختلاف نقل خیلی زیاد هست هم در تفاسیر اهل سنت و هم در تفاسیر شیعی، نکته‌ای که هست اینه که ما می‌خواهیم ببینیم که حضرت خضر بر اساس روایات آیا صاحب علم نبوت هستند یا نه؟ خیلی از مفسرین ایشون را صاحب نبوت می‌دونند اما به شکل موردی و با علم لدنی، از جمله علامه طباطبایی با شواهدی که دارند از روی آیات و همچنین روایات حضرت خضر را صاحب نبوت می‌دونند. اسمشون توی قرآن به صراحت نیومده اما ما روایاتی داریم که تصریح می‌کنه قطعا نام این شخص خِضر یا خَضِر هست از سبزی و سر زندگی میاد. این شخص دارای علم لدنی هست بر اساس آیات و اون سه تا کار خاصی که انجام میده، کارها صاحب تأویل هستند یعنی یک باطنی دارند و باید حتما بیان بشن. از نوادگان حضرت اسحاق هستند خود حضرت موسی هم از نوادگان حضرت اسحاق هستند یعنی هر دو تا اسباط بنی‌اسرائیل هستند. شاید فرزندان حضرت یعقوب که اون دوازده تا پسر هستند در اجداد حضرت موسی و حضرت خضر تفاوت‌هایی باشه مثلا حضرت موسی از نسل مثلا لاوی باشه و حضرت خضر از نسل یک برادر دیگر؛ به هرحال هر دو بزرگوار از نسل حضرت اسحاق هستند پدرِ حضرت یعقوب.

طبق روایات حضرت خضر مانند حضرت عیسی زنده هستند البته بخشی از روایات این رو تایید می‌کنند. حتی ما روایاتی را داریم از ملاقات حضرت خضر با ائمه معصومین علیهم السلام یعنی ما این دیدارهای حضرت خضر با امامان را هم توی روایات داریم. حضرت خضر در ادبیات صوفیانه یعنی توی مکتب عرفان و تصوف و توی

اشعار به عنوان یک نماد هست به عنوان یک مرشد و راهنما و دارای مقام ولایت هست و کسی هست که به سرچشمه حیات دست پیدا کرده یا راه یافته.(دقیقه ۵)

اینکه اسم اصلیش چی هست ما خیلی اختلاف نظر داریم. خضر شاید لقب باشه بعضی‌ها گفتند که خَضروم یا خضرو ابن امیاییل، یک اسم عبری هست، بعضی‌ها این رو گفتند. البته عبری و عربی ریشه مشترک دارند و بعضی‌ها مثل ابن‌قتیبه اسم خضر یا خَضِر را گفته بَلیا که یک شاهزاده‌ای هست و یک شاهزاده بنی‌اسرائیلی هست؛ کاری نداریم. به هر حال به لقب خضر یا خَضِر معروف هست. بعضی‌ها حتی اومدند گفتند که ایرانی بوده اصالتش یا رومی بوده اینها اختلاف نظر هست، خیلی نکته خاصی نداره و چیزی را به ما اضافه نمی‌کنه. ما همینقدر می‌دونیم بر اساس آیات و روایات یک ولی خدا هست عالم هست صاحب علم لدنی هست. به فرمایش علامه طباطبایی نبوت هم داره اما ماموریت‌های خاصی به ایشون واگذار شده.

لقب خضر هم به خاطر این هست که هر جا که این شخص بشینه یا نماز بگذاره یا اتراقی داشته باشه زمین اطرافش سبز و خرم میشه یعنی سر سبزی میاره زندگی میاره.

همراهی حضرت خضر و حضرت موسی علیه السلام در این بخش از سوره کهف به درخواست و اصرار حضرت موسی بوده که ایشون درخواست می‌کنند که آیا من می‌تونم همراه شما باشم تا یک رشد و یک کمالی داشته باشم؟ شرطی که حضرت خضر می‌گذارند این هست که هیچ‌گونه سوالی پرسیده نشه. سه تا عمل انجام میدن عمل‌هایی که صاحب تأویل هستند و هر کدوم به ترتیب مورد اعتراض حضرت موسی قرار می‌گیرند و سبب جدایی این دو بزرگوار میشه، هر دو نبی هستند و درجات‌شون با هم متفاوت هست و ماموریت‌های متفاوتی هم با هم دارند.

حضرت امام صادق علیه‌السلام درباره اون مجمع البحرینی که توی سیاق بهش خواهیم پرداخت می‌فرمایند: در نزدیکی مسجد سهله هست یعنی بین مسجد سهله و مسجد کوفه هست، آن محلِ ملاقات اونجا هست و اون مجمع البحرین یا **"مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا"** دجله و فرات هست.

و حتی ما داستان‌هایی را داریم از ملاقات حضرت خضر با حضرت پیامبر اسلام. چیزی که توی روایات از قد و قامت و ظاهر این پیامبر عظیم‌الشان نقل شده این هست که هیأت پیرمردی داره قد بلند داره تنومند هست با ریش انبوه. گفتگوهایی از حضرت پیامبر و حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام با حضرت خضر روایت شده و در منابع روایی ما هست.

جناب علامه مجلسی در جلد سیزدهم بحارالانوار یک بابی را اختصاص داده به همین ماجرای حضرت موسی و حضرت خضر، پنجاه و پنج تا روایت را اونجا جمع کرده از این ملاقات و حتی به جزئیات این ملاقات هم پرداخته، جزئیاتی که توی روایات اشاره شده علامه مجلسی هم بهش پرداخته. (دقیقه ۱۰) علامه مجلسی بر اساس روایات اومده تعیین هویت هم کرده از نسل حضرت اسحاق هست، باز پیامبر بودن حضرت خضر را بررسی کرده. ملاقات‌هایی را داره با ائمه علیهم السلام برای تسلیت گفتن شهادت حضرت پیغمبر. و حتی توی روایات داریم که با ذوالقرنین که داستان بعدی سوره کهف هست ملاقاتی داره همراهی داره و همدم امام زمان علیه السلام هست در زمان غیبت. اینها توی روایات هست.

محل ملاقات حضرت موسی و خضر مجمع‌البحرین هست که گفتیم بر اساس حدیث امام صادق علیه‌السلام دجله و فرات هست. حالا حضرت موسی توی اون دوران‌های خاص زندگی‌شون که توی دوران سوم هست در دوران چهل سال سرگردانی هست، ایشون می‌تونستند طی‌الارض کنند و از اون صحراهای تیه یا صحرای سرگردانی خودشون را برسونند به سرزمین عراق و بین‌النهرین، عبارت مجمع‌البحرین در سوره کهف هست، اگر فرمایش امام صادق را ما ملاک قرار بدیم. اگر فرمایش محدثین و مورخین را مدنظر قرار بدیم خب جای این مجمع‌البحرین هم متفاوت میشه.

باز هم به نظر بنده چیزی را از اصل ماجرا و از اهمیتش کم نمی‌کنه، ما بیاییم دقیق جاش رو مشخص کنیم اتفاق خاصی نخواهد افتاد فقط ما داریم نقل‌ها را میگیم.

مثلا مُقاتل‌بن سلیمان اومده گفته که این در سرزمین آذربایجان فعلی رود ارس و رود کناریش که بعضی‌ها گفتند رود کَر، مجمع‌البحرین هست. اومدن تعیین جا کردند عرض می‌کنم خیلی نکته خاصی نداره که حالا ما بیاییم تعیین جا کنیم. دو تا رود یا دو تا نهر خیلی بزرگ هست که از بزرگی بهش بحر گفته شده یعنی حالت دریا داره مثل دریای خزر ما و یه محل تلاقی داره، محل تلاقی این دو تا رود یا این دو تا دریا، شده محل ملاقات حضرت موسی و حضرت خضر، همینقدر می‌دونیم. دقیق جاش را بخواهیم تعیین کنیم البته روایت امام صادق ارجح هست برای قبول کردن.

و توی سیاق در آیه ۶۵ واژه رحمت که هست خداوند می‌فرماید: به خضر رحمت دادیم، خیلی‌ها نشان نبوت خضر می‌دونند و مفسران دیگه چالش‌های زیادی داشتند مثل فخر رازی مثل زمخشری که من بهش نمی‌پردازم. می‌خواهیم سریع بریم سراغ آیات.

عرض کردم شیخ طوسی و علامه طباطبایی جناب خضر را نبی می‌دانند به خاطر همین ما بهشون میگیم خضر نبی یا خَضِر نبی. بعدها اسم حضرت خضر توی نوشته‌های صوفیان یه جایگاه ویژه‌ای پیدا کرد توی بحث‌های سلوک و عرفان و این مسیرهای عرفانی که طی شده خضر به عنوان یک نماد هست. اعمال خارق‌العاده‌ای که جناب خضر با حضرت موسی در سفر داره، خودِ هر کدوم از اون عمل‌ها یعنی سوراخ کردن کشتی، کشتن اون پسر و تعمیر اون دیوار، شده به عنوان یک نماد در ادبیات عرفانی، حتی منشأ داستان‌های بعدی شده یعنی توی سفرهای عرفانی این داستان حضرت خضر و حضرت موسی شده منشأ این داستان‌ها. خیلی از عرفا اومدن این داستانی که توی قرآن مطرح شده را تاکید بر طلب علم از استاد تلقی کردند و حتی ادب در مقابل استاد که نحوه برخورد حضرت موسی اولوالعزم صاحب اون مقام در مقابل استادش. اتفاقا علامه طباطبایی هم به این ادب می‌پردازه. (دقیقه ۱۵) برداشت‌های ذوقی زیاد شده از این داستان. استعارات ادیبانه از این داستان زیاد شده. مولوی اومده با الهام از این داستان برداشت‌های ذوقی زیبایی کرده حالا من یکی دوتاش را براتون می‌خونم، اومده جسم را، جسم اون کسی که می‌خواد سالک بشه میخواد توی وادی عرفان و تصوف قدم بذاره این جسم را تشبیه کرده به یک کشتی که این کشتی حتما باید شکسته بشه بعد دوباره با عشق حضرت خضر ترمیم بشه.

یا ابن‌عربی، که قبلا هم عرض کردم در موردش اختلاف نظر زیاد هست، اومده بین اعمال سه‌گانه حضرت خضر در مسیر سفر با حوادث زندگی حضرت موسی یه ارتباط جالبی برقرار کرده، این بگم دونستنش خالی از لطف نیست، گفته که سوراخ کردن کشتی با نجات حضرت موسی در هنگام نوزادی از رود نیل ارتباط داره یعنی هر

عملی که حضرت خضر انجام داده یه بخشی از زندگی حضرت موسی بوده. یا کشتن نوجوان اون قتلی که حضرت خضر انجام داد با کشتن قبطی به دست حضرت موسی ارتباط داره و درخواست نکردن مزد برای تعمیر اون دیوار اهل قریه با عملی که حضرت موسی انجام داده برای دختران حضرت شعیب، از چاه آب کشید بدون اینکه مزدی دریافت کنه و این کار را برای این دو نفر در مدین انجام داده. حالا اینها برداشت‌های ذوقی و تطبیق‌های ذوقی هست، که به عنوان یک اصل و اساس داستان‌های صوتی و عارفانه این قسمت از سوره کهف قرار گرفته.
جالبه ابن عربی کتاب خیلی مهمی داره به نام فتوحات مکیه؛ نمی‌دونم چقدر آشنا هستید؟ اومده مرتبه قائل شده برای این قضیه، مرتبه خضریت یعنی کسی در ولایت و در علم لدنی به این مرتبه خضریت برسه و ایشون معتقد هست که چهار تا از انبیاء زنده هستند حضرت عیسی، حضرت خضر، حضرت ادریس و حضرت الیاس.
باز این رو ما بر اساس روایات داریم که حضرت ادریس و حضرت الیاس هم زنده هستند و هنگام ظهور همراه امام زمان تشریف میارن.
برگردیم به آیات، سیاق ۶۰ تا ۸۲.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

آیه ۶۰" وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا ﴿۶۰﴾ "

و یادکن وقتی که حضرت موسی به شاگرد خویش گفت: آرام نگیرم تا به مجمع دو دریا برسم یا مدتی دراز به سر ببرم. **"أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا ﴿۶۰﴾"**

قبل از اینکه وارد بشیم یه بخش بیان داره علامه اینو هم براتون بگم.

سوال: حضرت الیاس؟ پاسخ: بله؛ حضرت الیاس و حضرت ادریس هم بنا به نقل از بعضی از روایات زنده هستند تا زمان ظهور همراه امام زمان تشریف بیارن؛ اینم داریم. چهارتا پیغمبر داریم که زنده هستند حضرت عیسی، حضرت خضر، حضرت الیاس و حضرت ادریس.

بیان را بخونم با توجه به المیزان. (دقیقه ۲۰)

میگه که این به عنوان تذکری هست برای حضرت پیغمبر این سفر تاویلی، ملاقات حضرت موسی و حضرت خضر، یه نوع تذکر هست هم برای استقامت و هم برای صبوری در مسیر تبلیغ و هم تسلیت باشه یعنی تسلی دادن باشه برای حضرت پیامبر در مقابل اعراض مردم در مقابل انکار و اذیت‌های مردم، چون سوره، سوره مکی هست این تناسب داره با فضای مکه.

و دوباره علامه این سیاق را مثل همیشه که همه سیاق ها را برمی‌گردونند به اون آیات هفت و هشت، دوباره اینجا هم برمی‌گردونند و می‌فرمایند: یه بیانی هست برای اینکه زینت زودگذر دنیا یه متاعی هست تا یه مدت معینی و بعدش این متاع فانی میشه از بین میره و دیگه در دسترس نیست.

پس داستان حضرت موسی و خضر به خاطر اینه که این حوادث و این وقایع حتی اگر بر وفق مراد اهل دنیا باشه خودش یه تاویلی داره یه باطنی داره که حتما به زودی روشن میشه و اون‌وقت هست که مقدرات الهی به اجل خودشون می‌رسند به اون سرآمد خودشون می‌رسند تا مردمان دنیا از خواب غفلت مثل اصحاب کهف بیدار بشن و برای یک نشئه‌ی دیگری مثل آخرت آماده بشن.

" **إِذْ**" یک ظرف هست. "**وَإِذْ قَالَ** " یعنی هنگامی که. یه تقدیری در بطنش داره یعنی وَاذکُر، میگه به یاد بیار هنگامی را که.

"**أَبْرَحُ**" مثل فعل کانَ، فعل ناقصه هست به معنای لازالَ، یا لم‌یزل هم میگیم مازال هم میگیم یعنی پیوسته. معنی پیوسته بودن و دائمی بودن را ما ازش می‌گیریم. فعل ناقصه هست اسم داره ولی اینجا خبرش حذف شده به خاطر اختصار، به خاطر خلاصه گویی خبرش حذف شده. مثلا بوده لَا أَبْرَحُ امشی مثلا من همینطور مدام راه خواهم رفت مدام سیر خواهم کرد تا به یک جایی برسم.

راجع به "**مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ**" علامه گفتند: دریای مدیترانه هست انتهای دریای مدیترانه قسمت شرقش و خلیج فارس قسمت غربش، نقطه ای که این دو تا با هم تلاقی می‌کنند. این نظر علامه هست راجع بهش بحث دیگری هم نکرده. ظاهراً تلاقی دو تا دریای مدیترانه و خلیج فارس امروزی را ایشون محل ملاقات حضرت خضر و حضرت موسی قلمداد کردند.

کلمه "**حُقُبًا**" به معنای روزگار هست و اگر به شکل نکره اومده به خاطر این هستش که یک صفتی هم در تقدیر خودش هست، مثلا بوده حقبا طویلا، یک زمان طولانی.

آیه۶۱" فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا ﴿۶۱﴾"

"**مَجْمَعَ**" اضافه شده به "**بَيْنِهِمَا**"، اضافه وصفی بهش میگیم اضافه صفت به موصوف هست.

اینجا یه ماهی هم اومد وسط داستان، ماهی بریان شده، این توی روایت هست ما توی آیه نمی‌دونیم که این ماهی چه وضعیتی داره اما در روایت وضعیت این ماهی را می‌دونیم. یه ماهی نمک خورده بوده قدیم ماهی‌ها یا گوشت‌ها را به این شکل نگه می‌داشتند حالت قورمه میگن که با نمک نگه می‌داشتند که ماندگاری بیشتری داشته باشه. به عنوان غذا و توشه راه با خودشون برداشته بودند حضرت موسی و آن جوان.(دقیقه ۲۵) اون جوان هم بنا به روایات یوشع هست وصی حضرت موسی که بعد از حضرت موسی کار نبوت و کار تبلیغ و ارشاد قوم را به عهده می‌گیرند، نفر بعدی حضرت یوشع هستند. به احتمال زیاد توی اون چهل سال سوم هستند توی اون چهل سالی که اینها سرگردانند، حضرت موسی البته می‌تونند خارج بشن وارد بشن اما قوم در اون صحرای تیه سرگردان هستند با حضرت یوشع یه مسیر آموزشی انگار دارند طی می‌کنند همراه حضرت موسی. یه جوانی هست با توجه به شواهد می‌خوره پس به اون چهل سال سوم که حضرت موسی در اون صحرای تیه از دنیا میرن و بقیه کار میفته به دست حضرت یوشع.

پس اینکه ماهی زنده هست غلط هست. توی روایات داریم که ماهی بریان شده نمک زده شده هست. و یکی از معجزات اینجا اتفاق میفته این ماهی بریان شده نمک خورده ظاهراً اینجا زنده میشه و راه آب را میگیره و وارد دریا میشه. حالا این محلی که اینها نشستند یک تخته سنگی بوده آب‌راهه‌ای داشته ماهی خودش را می‌ندازه توی اون و وارد دریا میشه. و این صحنه را کی دیده؟ جناب یوشع. این صحنه توی آب افتادن ماهی را دیده، یادش رفته به حضرت موسی بگه که ما ماهی را از دست دادیم، حالا به چی مشغول بودند چه صحنه‌ای پیش اومده یوشع دیده که غذاشون را از دست دادند و ماهی افتاده توی آب. چون ما جزئیات بیشتر از این نداریم توی آیات و روایات، همینقدر می‌تونیم بهش بپردازیم. این صحنه را دیده و به حضرت موسی نگفته و فراموش

کرده چون حرف از نسیان داره میزنه و حضرت موسی هم فراموش کرده که بپرسه غذامون چی شد؟ ماهی چی شد؟ هر دو دچار نسیان شدند پس **"نَسِيَا حُوتَهُمَا"** فعل به مثنی برمی‌گرده یعنی فاعل **"نَسِيَا"** هم حضرت موسی هست هم حضرت یوشع. **"نَسِيَا حُوتَهُمَا"** هر دوشون یادشون رفته، یوشع یادش رفته که بگه ما نیاوردیم با خودمون این رو، این وارد آب شد. حضرت موسی هم یادش رفته بپرسه پس غذامون کو؟

بعد یه نکته ای علامه اضافه می‌کنند میگن: ممکنه ماهی زنده هم نباشه یعنی حالت دوم، و از دست‌شون افتاده لیز خورده حتی اگر بریان شده باشه، این ماهی لیز خورده افتاده توی آب و رفته یعنی آب این رو برداشته و برده. یعنی این هم علامه میگن، این احتمالش هست.

حضرت هارون هم در اون چهل سال همراه حضرت موسی از دنیا رفتند. هر دو نبی هستند اما حضرت موسی ولایت دارند به حضرت هارون.

نکته‌ای که هست این گم‌شدن ماهی، علامت هست یعنی انگار حضرت موسی منتظرِ این علامت بوده چون محلی که این اتفاق افتاده محل ملاقات هست. چون اینها رفتند از اون محلی که نشسته بودند و ماهی را از دست دادند، حرکت کردند یه مقداری رفتند جلوتر و وقتی که موقع غذا شده حضرت موسی درخواست کرده غذا بیارید، غذا را بیار تا بخوریم، متوجه شدند که ماهی نیست حضرت موسی برگشتند. برگشتند به اون محل گم‌شدن ماهی یا اون محل سرازیر شدن ماهی و شده محل ملاقات یعنی از قبل انگار حضرت موسی این خبر را دارند که وسط راه یه اتفاق خاصی میفته یه اتفاق عجیبی میفته، شما ماهی را از دست میدید اونجا نقطه تلاقی شماست با اون **"عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا"**. پس علامه میگن قضیه گم شدن ماهی علامت دیدار با خضر بوده، این یه علامت.

"فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا ﴿۶۱﴾"

"سَرَبًا" یعنی مسلک، مذهب، محل رفتن. سَرَبَ و نفق هم همینطور.(دقیقه ۳۰) یه راهی که کنده میشه و در زیرِ زمین هست از نظر عموم پنهان هست و تشبیه کرده این مسیری که ماهی اینها گرفته به سمت دریا، خودش را رسونده، تشبیه کرده به یک راه پنهانی، ما ندیدیم چجوری رفت؟ چه شکلی خودش را رسوند به آب؟ چه به شکل زنده و چه به شکل بریان.

آیه۶۲" فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا ﴿۶۲﴾"

اینو ما به شکل ضمنی گفتیم معناش را، رسیدند رد شدند **"جَاوَزَا"** عبور کردند رد شدند، حضرت موسی به جوان همراهش گفت **"آتِنَا"** بیار **"غَدَاءَنَا"** غذامون را بیار.

"لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا ﴿۶۲﴾" خسته ایم، گرسنه هستیم سختی بهمون رسیده.

"غَدَاءَ" همان غذاست یعنی هر چیزی که بعد از گرسنگی مثل صبحانه و بعد از یه دوران **"نَصَبًا"** مصرف میشه، اصطلاحا به چاشت و صبحانه هم گفته میشه.

آیه ۶۳" قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنْسَانِيهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا ﴿۶۳﴾"

آن جوان که احتمالا بنا به روایات، حضرت یوشع هست به حضرت موسی جواب میده، **"أَرَأَيْتَ"**؟ دیدی اونجا که نشسته بودیم کنار اون صخره، این ماهی را از دست دادیم. اون صخره با توجه به آیات دقیقاً لب آب هست یعنی اینها کنار آب نشسته بودند که ماهی بیفته توی آب و راحت بره. پس حضرت موسی باید برگرده عقب یعنی اون محل گم شدن ماهی میشه محل ملاقات با اون صاحب علم.

"وَمَا أَنْسَانِيهُ" هیچکس جزء شیطان از ذهن این دو نفر نَبُرد یعنی یادآوری ماهی، چون حضرت موسی این همه زحمت کشیدند رفتند که یه ملاقاتی با حضرت خضر انجام بدن و از قبل هم علامت گذاشته شده براشون یعنی به حضرت موسی از طریق وحی یا هر نکته‌ای این نشونی را دادند که شما یه جایی غذاتون را از دست میدید. حضرت موسی و حضرت یوشع به خاطر تصرف شیطان در ذهن‌شون در حافظه‌شون دچار نسیان شدند و مجبور شدند یه مسیری را برن و دوباره برگردند.

علامه میگن: شیطان در جسم انبیا می‌تونه تصرف کنه اونها رو مریض کنه مثل حضرت ایوب در آیاتش هست، یا همین آیه را هم علامه باز استناد می‌کنه، در ذهن و حافظه انبیا شیطان می‌تونه این تصرف را داشته باشه اذیت کنه دچار نسیان کنه اونها را. اما در روح اونها و در مأموریت اونها تصرفی نداره. و اینجا هم همین اتفاق افتاده یعنی شیطان باعث نسیان شده اینها یه زحمت دوباره کشیدند همینقدر برای انبیا شیطان میتونه مزاحمت ایجاد کنه نه اینکه تاثیر بذاره، مزاحمت. تا اونجایی که می‌تونه مانع ایجاد می‌کنه.

همین را علامه با یک تیتری شروع کرده میگه: انبیا مصون هستند از آزار و اذیت شیطان. اینجوری نیست که اگر شیطان اونها را نمی‌تونه وادار به گناه کنه آزار هم نمیتونه بده، نه؛ انبیا هم در معرض آزار و اذیت شیطان هستند. اینو چند جای دیگه هم علامه گفتند مثل همون ماجرای حضرت ایوب یا مثل ماجراهایی که توی سوره آل عمران هست و آزارهایی که شیطان به انبیا داده از جمله حضرت موسی علیه‌السلام. (دقیقه ۳۵)

به نکته‌ای ایشون اشاره می‌کنند می‌فرمایند: با عصمت انبیا اصلا هم منافاتی نداره. عرض کردیم شیطان انبیا را نمی‌تونه به گناه وادار کنه چون اونها مخلَص هستند اما آزار می‌تونه برسونه. این نکته مهمی هست دوستان دقت کنند. انبیا از آنچه برگشتش به نافرمانی خدا باشد معصوم هستند نه مطلق ایذا و آزار شیطان. حتی آنهایی که مربوط به معصیت نیست، قرآن کریم اینگونه تصرفات را برای شیطان در انبیا اثبات نموده. میگه **"وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ"** خود حضرت ایوب هم در آیات اینطور می‌فرمایند: شیطان بر من تصرف کرد مرا مس کرد یعنی مرا اذیت و آزار داد.

ادامه آیه **"وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا ﴿۶۳﴾"** راه خودش را در دریا گرفت. یعنی داره حضرت یوشع میگه، یادم رفت یادمون رفت شیطان ما را دچار نسیان کرد ماهی را از دست دادیم. کلمه **"عَجَبًا"** به خاطر اون اتفاق هست یعنی یه صفتی را اینجا آورده. **"عَجَبًا"** البته حال هست.

آیه ۶۴" قَالَ ذَلِکَ مَا کُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا ﴿۶۴﴾"

"قَالَ ذَلِکَ مَا کُنَّا نَبْغِ"، "نبغِ" بوده نبغی که یاء آن حذف شده. **"فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا ﴿۶۴﴾"** گفتم مجبور شدند برگردند چون محل گم شدن ماهی محل ملاقات هست. **"نَبْغِ"** نبغی از ریشه بغی به معنای طلب هست.

سوال: نقش **"سَرَبًا"** چی هست؟ پاسخ: **"فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا ﴿۶۱﴾"** مفعول هست. مفعول برای اتخاذ که میتونه دومفعولی باشه.

بغی یعنی طلب کردن. در جاهایی خود ریشه بغی منفی هست در قرآن، بغی در قرآن خیلی جاها منفی هست، **"بَغِيّاً"** طلب منفی، به معنای حسد هست به معنای ظلم هست. به باب افتعال بره مثبت هست **"ابتِغاءَ مَرضات اللّه"**.

اینجا فعل به شکل مطلق هست به معنای طلب. ما اون چیزی که می‌خواستیم. حضرت موسی میگن که اونجایی که ما اتفاقا برامون افتاد، ماهی را از دست دادیم همونی بود که می‌خواستیم یعنی همون زحمتی که کشیدیم تا یک ملاقاتی را انجام بدیم.

"فَارْتَدَّا" از ریشه ردّ، ردد به معنای برگشتن به نقطه نخستین، ارتداد هم اینجا به همین معنا هست.

"آثَارِ" هم یعنی جای پا. اثر یعنی جای پا.

"قَصَصًا " همان قصّ. قصص به معنای رد پا را گرفتن، سر نخ را گرفتن و ادامه دادن. پس حضرت موسی گفت: این جریانی که درباره ماهی اتفاق افتاد همان علامتی هست که ما دنبالش بودیم. مجبوری یعنی لاجرم از اونجا برگشتند و دنبال ردپاهاشون برگشتند به عقب تا اون محلی که ماهی را گم کردند، همونجا بایستند تا حضرت خضر بیاد.

علامه یه نکته جالبی میگن این **"ذَلِکَ مَا کُنَّا نَبْغِ"** حکایت از این هست که حضرت موسی قبلا از طریق وحی آگاه شده که توی این نقطه خودش را به اون عالم **"عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا"** برسونه یه علامت بهش دادند، انگار حضرت موسی از قبل منتظر بوده. حالا به نظر بنده خیلی دنبال غذاخوردن نبوده فقط این غذا را پیگیری کرده تا محل ملاقات را پیدا کنه. (دقیقه ۴۰)

آیه ۶۵" فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا ﴿۶۵﴾"

فعلها را دقت کنید. **"وَجَدَا"** فعل مثنی هست برای دو نفر. اینجا دو نفر فاعلش حضرت موسی هست و حضرت یوشع. **" فَوَجَدَا"** فاعل، حضرت موسی و حضرت یوشع یه بنده‌ای از بندگان ما را یافتند یعنی رسیدن برگشتند به همون محل ملاقات و اون را پیدا کردند. ویژگی این **"عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا"** چی هست؟ **"آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا"** که گفتیم توی روایات این کلمه رحمت را میگن نبوت. علامت نبوت حضرت خضر. **" وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا ﴿۶۵﴾"** علم لدنی هم داره.

با این مقدمه شروع کنم هر نعمتی یه رحمتی از ناحیه خدا به خلقش هست و بعضی از این نعمت‌ها اسباب عالم هستی و واسطه هستن، مثل همین نعمت‌های مادی که داریم. بعضی‌هاشون بدون واسطه هستند یعنی ما یه

سری دریافت‌های داریم یه نعمت‌هایی داریم به دست ما می‌رسه که بی‌واسطه بهمون رسیده براش زحمتی نکشیدیم، بابتش تدریج و زمان طی نشده.

سوال: کلمه **"عَجَبًا"** در آیات به شکل های مختلف آمده. معنی ریشه و باب؟ پاسخ: عجب یه حالت شگفتی هست بعضی از اشتقاقاتش به معنای تعجب از زیبایی هست مثل اعجاب. بعضی جاها **"بَل عَجِبُواْ أَن جَاءَهُم"** مثلا در سوره یونس پشتش یه انکار هست اما اینجا صرفا به معنای شگفتی هست.

پس بعضی از نعمتها با واسطه هستند بعضی از نعمت‌ها بی واسطه هستند مثل نبوت، مثل ولایت و زیر شاخه‌های این دو تا.

و گفته **"رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا"** این **"مِنْ عِنْدِنَا"** یعنی کسی توش دخالت نداره. منِ خدا مستقیم این رحمت را دادم به بنده‌ام **"عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا"** اینجا منظور از رحمت همان نعمت‌های باطنی بی‌واسطه هست که گفتیم توی روایات از همین کلمه استفاده میشه که حضرت خضر نبی بوده.

بعد علامه اضافه می‌کنند که ولایت مختص به ذات باری‌تعالی خداوند متعال هست **"فَاللّهُ هُوَ الْوَلِيُّ"**. ولی نبوت اینطور نیست چون که در نبوت یعنی در قسمت تشریع هم ملائکه دخالت دارند هم اسباب و واسطه‌های دیگه. پس نبوت فرقش با ولایت این هست که ولایت بی‌واسطه هست نبوت با واسطه ملائکه هست چون وحی را باید انجام بدن. پس **"رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا"** علامه میگن که منظور نبوت بی‌واسطه هست چون ما اقسام نبوت را داریم نبوت ظاهری داریم که با وحی و ملائکه و اینها صورت می‌گیره و نبوتی که خاص هست یعنی مستقیم از جانب خود خداست. و این نبوت قسمت دوم دعوتش همگانی نیست موردی هست یعنی با علم لدنی شکل گرفته. حضرت پیغمبر اسلام هر دو تا را دارند یعنی هم از طریق وحی و اسباب و وسائط این کار را انجام میدن هم اون نعمت ولایت را دارند بی‌واسطه. (دقیقه ۴۵)

"وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا ﴿۶۵﴾" یه علمی هم اینجا اضافه شده این علم همون علمی هست که باز بی‌واسطه هست یعنی هیچ‌کس غیر از خدا در اون دخالتی نداره، حس در اون دخالتی نداره فکر درش واسطه نیست و از راه اکتساب به دست نمیاد. چرا؟ چون گفته **"مِنْ لَدُنَّا"** مثل همون **"مِنْ عِنْدِنَا"** علم به تاویل حوادث و اخبار و ماجراها و اتفاقات.

آیه۶۶ " قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا ﴿۶۶﴾"

حضرت موسی اینجا آغاز به سخن می‌کنه هنوز صحبتی بین‌شون نشده، خداوند داره حضرت خضر را به این شکل معرفی می‌کنه و حضرت موسی ابتدای سخن می‌کنه به عنوان شاگرد. طلب می‌کنه که یک مسیری را همراه حضرت خضر طی کنه **"هَلْ أَتَّبِعُكَ"** آیا می‌تونم تبعیت کنم از تو، دنبال شما راه بیفتم؟ **"عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِ"** که یاءش حذف شده، که من را تعلیم بدی. **" مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا ﴿۶۶﴾"** این **"عُلِّمْتَ"** باز همون کنایه از علم لدنی هست.

"عُلِّمْتَ" فعل مجهول هست یعنی تو تعلیم داده شده‌ای، توی حضرت خضر تعلیم داده شده‌ای یعنی اکتسابی نیست، به شما عطا شده موهبت شده.

و **"رُشْدًا "**هم مفعول‌لَه هست یا مفعول لاجله هست بعضی‌ها هم گفتند مفعول‌بِه هست یعنی به خاطر رشد، به دلیل رشد. آیا اجازه می‌دهی که با تو بیایم و تو را پیروی کنم و از آنچه که خدا به تو داده به من تعلیم کنی تا من به رشد برسم؟ حضرت خضر پاسخ میدن **"قَالَ إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْرًا"**

آیه ۶۷ "قَالَ إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْرًا ﴿۶۷﴾"

این گفتمان این مکالمه که اینجا اتفاق افتاده انگار نه انگار که بین حضرت موسای اولوالعزم هست و حضرت خضری که نبوتش نبوت خاصی هست. ادب استاد و شاگردی کاملا اینجا رعایت شده. حضرت خضر با تاکید هم داره نفی می‌کنه، خویشتن داری و صبر در امورات خاصی که صاحب تاویل هستند لازم هست و حضرت موسی اون رو نداره، حضرت خضر با تاکید این رو می‌فرمایند. میگن: تو نمی‌توانی آنچه که در مسیر تعلیم از من می‌بینی تحمل کنی، چون من اتفاقات عادی را رقم نمی‌زنم اگر کسی با من بیاد عجایبی را خواهد دید، تحمل خاصی می‌خواد که تو اون رو نداری حتی اگر اولوالعزم باشی و کلیم‌الله باشی.

تاکیدها را ببینیم **"إِنَّکَ"** با یه **"إِنَّ"** تاکید شده. خود کلمه صبر، یعنی **"لَنْ تَسْتَطِیعَ"** معنای اینکه تو نمی‌توانی را، می‌رسونه، خودش کامل هست، یه **"صَبْرًا"** هم اضافه کرده **"إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْرًا ﴿۶۷﴾"**. **"صَبْرًا"** باز به صورت نکره آورده یه حالت تاکید دیگه. نکره در سیاق نفی، افاده عموم می‌کنه. و آخرش هم گفته: تو استطاعتش را نداری یعنی توانایی‌ش را هم نداری برای این کار، احاطه هم نداری، توی آیه بعد میگه.

آیه ۶۸"وَکَیْفَ تَصْبِرُ عَلَی مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا ﴿۶۸﴾"

دلیل چهارمش اینه تو احاطه علمی نداری چون دلیل خیلی از بی‌صبری‌های ما اینه که علمش را نداریم پشت صحنه را نمی‌دونیم. اگر مثلا توی امورات روزمره یکی عصبانی میشه دلیل عصبانیتش را نمی‌دونیم ما اون علم را نداریم.

"خُبْرًا" یعنی آگاهی، علم، قوه تشخیص و تمیز.

سوال: **"لَنْ تَسْتَطِیعَ"** یعنی؟ بله؛ نفی ابد هست یعنی تو نمی‌تونی، این توی ویژگی شخصیتی تو نیست.

(دقیقه ۵۰)پس چهار دلیل حضرت خضر میارن برای این مسئله که شما نمی‌تونی با من همراهی کنی شما ماموریتت جدا، من هم ماموریتم جداست. حضرت موسی ظاهرا اینجا دارند اصرار می‌کنند.

این قسمت علم را، احاطه علمی و احاطه‌ای که میگه **" مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا "** یه توضیحی میده میگه: حضرت موسی در هنگامی که آن عالِم، معنا و تاویل کرده‌های خود را بیان کرد تَغَیُّر نکرد یعنی عصبانی نشد وضعیتش عوض نشد بلکه در هنگام دیدن آن اعمال، تغیر داشت. یعنی چی؟ یعنی وقتی از ماجرای پشتش باخبر شد آرام گرفت، ظاهر فعل، فعلی هست که انسان را به خشم وامیداره یعنی اعمالی که حضرت خضر انجام دادند ظاهرشون آدم را به خشم و تغیر وامیداره ولی اگر از پشت ماجرا، از بطن ماجرا باخبر باشیم این تغیر را نداریم و این اتفاق در مورد حضرت موسی هم افتاده. پس علم خیلی مهم هست. باز علامه این بحث را میگن: علم و مظاهر علم. میگه که داستان حضرت موسی در مورد گوساله هم همینطور هست. پس علم و مظاهر علم.

سوال: تغیر کی رخ داد؟ پاسخ: موقعی که ظاهر عمل را دیدند. ولی وقتی که حضرت خضر توضیح دادند هیچ تغیری از حضرت موسی نمی‌بینیم. ما هم همچنین هستیم ما هم از ظاهر عمل خشمگین میشیم ولی وقتی که به بطن ماجرا احاطه علمی پیدا می‌کنیم توی امور روزمره، دیگه اون تغیر و عصبانیت را نداریم.

توی بحث روانشناسی میگن ریشه یابی یک عمل. اگر کسی در حالت عادی در امور زندگیش یک فعلی را انجام میده یه عصبانیتی داره، میگن ریشه‌یابی کنیم ببینیم پشتش چه ماجراهایی هست. علم مظاهر هست.

در ماجرای گوساله پرستی بنی‌اسرائیل حضرت موسی توی میقات خبردار شده بودند در بالای کوه طور برای دریافت تورات که رفته بودند در اون دوره چهل روز یعنی سی روز بود و ده روز تاخیر، که شد چهل روز. در اونجا از طریق وحی آگاه شده بودند که قوم‌شون به چه مسیری افتادند و شدند گوساله پرست اما این یه علم بود که پیدا کردند و اومدن ظاهر عمل را دیدند عصبانی شدند و برادر را توبیخ کردند و یقه برادر را گرفتند و اینها. ظاهر عمل، آدم را خشمگین می‌کنه اما اگر علم پشتش باشه، تغیر کمتری داره یا نداره. میگه در قضیه گوساله با اینکه خدای تعالی در میقات به او خبر داد که قوم تو بعد از آمدنت به وسیله سامری گمراه شدند و خبر دادن خدا از هر خبر دیگری صادق تر است با این وصف در کوه طور عصبانی نشد ولی وقتی به میان قوم آمد و مظاهر آن علم را با چشم خودش دید پر از خشم و غیظ شد الواح را انداخت و موی سر برادر را گرفت و کشید. یعنی ما با مظاهر علم عصبانی میشیم نه با احاطه علمی. تغیر ما با مظاهر علمی هست.

آیه ۶۹ و ۷۰" قَالَ سَتَجِدُنِی إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِی لَکَ أَمْرًا ﴿۶۹﴾ قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِی فَلَا تَسْأَلْنِی عَنْ شَیْءٍ حَتَّی أُحْدِثَ لَکَ مِنْهُ ذِکْرًا ﴿۷۰﴾ "

"قَالَ" حضرت موسی اصرار می‌کنه**"سَتَجِدُنِی إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِی لَکَ أَمْرًا ﴿۶۹﴾"** حضرت موسی وعده میده که من به زودی صبر میکنم و عصیان نمی‌کنم از تبعیت شما. (دقیقه ۵۵) ولی کار جالبی اینجا حضرت موسی انجام میدن و ادب‌شون را نشون می‌دن و همچنین توحید خودشون را قشنگ و بارز نشون میدن اینه که **"إِنْ شَاءَ اللَّهُ"** میارن یعنی مقید به مشیت خدا می‌کنند که اگر بر اساس اون قالب شاکله‌ای که حضرت موسی دارند اگر تخلف داشتند دروغ نباشه**"وَلَا أَعْصِی لَکَ أَمْرًا ﴿۶۹﴾"**.

حضرت خضر اینجا شرط میذارن **"قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِی فَلَا تَسْأَلْنِی عَنْ شَیْءٍ"** اگر دنبال من اومدی از من تبعیت کردی از هیچی نباید بپرسی، هیچی **" عَنْ شَیْءٍ"** ببینید **"شَیْءٍ"** را نکره آورده در سیاق نفی افاده عموم می‌کنه، از هیچ چیز نباید سوال کنی. حتی **"أُحْدِثَ لَکَ مِنْهُ ذِکْرًا ﴿۷۰﴾"** تا اینکه خودم بهت بگم. هر چیزی که برات پیش اومد و برات گرون دراومد، سوال نکن تا زمانی که خودم ابتدا به سخن کنم.

اینجا یه ادب و تواضعی هست بین استاد و شاگرد که علامه بهش می‌پردازه. حضرت خضر می‌دونند که حضرت موسی اولوالعزم هستند صاحب تورات هستند اما چون اینجا می‌خوان یه چیزی را یاد بگیرند چقدر تواضع نشون دادند. تمام سخنان حضرت موسی تمام اون عبارات و کنایات پر از ادب هست، پر از تواضع هست، تقاضای همراهی می‌کنه، سوالی مطرح می‌کنه خواسته خودش را **"هَلْ أَتَّبِعُکَ"** می‌تونم با شما بیام؟ بعد نگفته باهات همنشین بشم یعنی کنار دستت بشینم، میگه دنبالت بیام یعنی یه قدم از تو عقب‌تر. **"هَلْ أَتَّبِعُکَ"** تبعیت. پشت سرت بیام منِ اولوالعزم. و ضمن اینکه شرط هم برای تعلیم نذاشته، نگفته من تو را پیروی می‌کنم به

شرط اینکه من رو تعلیم بدی، باز اینم به شکل سوالی آورده. تو را پیروی می‌کنم شاید، امید هست که من را تعلیم بدی. ببینید اینها همه ادب بین شاگرد و استاد هست.

و چهارم، رسماً خودش را شاگرد خواند. من دنبال تو بیام من یه چیزی یاد بگیرم شاگردی کرده.

پنجم، علم حضرت خضر را تعظیم هم کرده، اون چیزی که تو یاد گرفتی بهت دادن یعنی تو یه علم بالایی داری که من ندارم یعنی تعظیم علم استاد. شمای استاد صاحب یک علم و یک فضیلتی هستید من دنبال اون هستم.

و ششم، به کلمه **"رُشْدًا"** مدح کرده یعنی اون علم با عظمتی که تو داری، انسان را رشد میده.

ببینید چقدر نکات جالب هست. علامه چند تا دلیل آورده برای این ادب. هشت تا دلیل هست.

هفتم، میگه آنچه را که خضر به او تعلیم می‌دهد پاره‌ای از علم هست نه همش. تازه یه **"مِن"** تبعیضیه هم آورده. یعنی تازه من یه قسمتی از علمت را می‌خواهم نه همه علمت را.

و هشتم، دستورات خضر را امر او نامید **"وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا ﴿٦٩﴾"** هر چی که تو فرمان بدی یعنی باز این حالت ادب و تواضع هست و در صورت مخالفت میشه عصیان. میگه من عصیان ندارم در مقابل فرمان تو.

نهم، وعده صریح نبود، نگفت من اینجوری و اونجوری می‌کنم، ان‌شاءالله من را صابر خواهی یافت.

و این ۹تا ادبی که حضرت موسی در مقابل حضرت خضر دارند حضرت خضر هم متقابلاً این ادب را رعایت می‌کنند اولا: با صراحت ایشون را رد نمی‌کنند به شکل اشاره میگن و ثانیا: مطلق از سوال نهی نکرده، گفته بذار من خودم توضیحش را بهت بدم بعد سوال کن یعنی قبل از بیان من سوال نکن یعنی مطلق نفی از سوال نکرده. ماجراهای بعدیش بمونه برای جلسه آینده. اینکه چه اتفاقاتی افتاد و چه اعمالی را حضرت خضر انجام دادند چه سوالاتی و چه اعتراضاتی، بماند برای جلسه آینده.(دقیقه ۶۰)

بخش دوم

عرفان نجف یا عرفان فقاهتی

شرح زندگی و مسیر عرفانی آیه‌الله قاضی

بسم‌الله الرحمن الرحیم

قسمت عرفان نجف یا عرفان فقاهتی را در خدمت‌تون هستیم. امروز ان‌شاءالله می‌پردازیم به ماجرای زندگانی و مسیر عرفانی آیه‌الله قاضی، مقدماتی را توی این چند جلسه عرض کردیم تا برسیم به این نقطه که استادِ علامه هستند. یه قسمت‌هایی از زندگی ایشون را می‌خواهیم بگیم برای اینکه برای خودمون هم شاید یه نکته‌ی برداشتی داشته باشه.

آیه‌الله قاضی متولد تبریز در سال ۱۲۸۲ هجری قمری هست، از عرفای قرن چهاردهم، عارف کامل. قبلا هم گفتم این وصف کامل یعنی اینکه توی مسیر عرفان تمام مسیرها را طی کردند همچنین مسیر فقه. چون عرفان فقهی هست، عرفان نجف عرفان فقهی هست.

تهمتی که به ایشون زدند اینِ که ایشون صوفیه هستند اما قویاً رد میشه این تهمت. به هیچ یک از سلسله‌های صوفیه مرتبط نبودند، طریقه‌ی عرفانی‌شون همه میگن همون طریقه‌ی ملاحسینقلی همدانی و استادشون سید علی شوشتری هست. البته مستقیم شاگردی ملاحسینقلی را نداشتند چون زمان‌شون نمی‌خورد، به محض اینکه آیه‌الله قاضی رسیدند نجف، در همون سن جوانی یک ماه بعد ملاحسینقلی رحلت کردند و اما همون سبک و سیاق و همون روش و مسلک را شاگردان‌شون ادامه دادند، آیه‌الله قاضی شاگردِ شاگردان ملاحسینقلی هستند یعنی سید احمد کربلایی و سید محمد بهاری. این دو نفر استادان آیه‌الله قاضی هستند همان سیر و سلوک ملاحسینقلی را ادامه دادند و به شاگردان بعدی‌شون منتقل کردند.

علاوه بر عرفان، آیه‌الله قاضی به فقه و تفسیر هم خیلی احاطه دارند تبحر دارند و در سن ۲۷ سالگی به اجتهاد رسیدند یعنی چیزهایی هست که شاید در مورد ایشون کمتر بهش پرداخته میشه اما در ۲۷ سالگی فقیه و مجتهد هستند. علامه طباطبایی، هاشم حداد، آیه‌الله بهجت، علامه حسن زاده آملی، محمدتقی آملی، آیه‌الله خویی همه شاگردان آیه‌الله قاضی هستند.

ابتدا توی تبریز یه سری چیزها را آموختند یعنی مقدمات و مبادی را در تبریز پیش پدرشون سیدحسین قاضی طباطبایی که یکی از علمای بزرگ تبریز بودند، تفسیر کشاف زمخشری را در تبریز خواندند، لمعه را که یک کتاب خیلی مهمی هست در مقدمات حوزه، ادبیات فارسی و عربی را کامل مسلط هستند از شاعران تبریزی یاد گرفتند، از محمدتقی نیر تبریزی که یک شاعر به نامی هست ادبیات فارسی و عربی را از اونها یاد گرفتند. خلاصه شاگردی کردند تا به یک سن خاصی برسند و هجرت کنند به سمت نجف. توی ۲۵ سالگی مهاجرت می‌کنند به نجف همراه با همسر و توی نجف تکمیل می‌کنند همه این آموخته ها را.

سال تولد ۱۲۸۲ هجری قمری. الان ۴۴۶ هستیم سال ۱۲۸۲. (دقیقه ۵) پدر یعنی سید حسین قاضی از هجرت دائمی به نجف کاملا اظهار نارضایتی می‌کنند اصلا راضی نیستند که پسرشون برن نجف و اونجا موندگار بشن و فقط برای زیارت و حالا یه دوره مطالعاتی و یه دوره موقت کسب علم، می‌فرستند به نجف. اما وقتی که

آیه الله قاضی می‌رسند به نجف، اینقدر برای در نجف ماندن اشتیاق دارند که مستقیم میرن حرم حضرت امیر و اونجا از حضرت امیر برای رشد خودشون کمک می‌خوان و همچنین اینکه پدر راضی بشن به موندن آیه‌الله در نجف. درخواست خیلی جالبی دارند در همون ابتدا خیلی خالصانه و با اصرار زیاد درخواست رشد و شکوفایی می‌کنند و خودشون را به امام علی علیه‌السلام می‌سپارند. و همیشه هم از ایشون می‌خوان که در تمام مراحل زندگی همراهی‌شون کنند. ظاهراً این درخواست، این دعا و این تقاضا مورد قبول حضرت امیر واقع میشه و تماما راه سعادت و خوشبختی را به آیه‌الله قاضی نشون میدن و میشه صاحب کرامت و میشه صاحب فضائل عرفانی.

آیه الله قاضی در مورد یافتن استاد خیلی وسواس به خرج میدن و معتقدند که اگر کسی نصف عمر خودش را در جستجوی استاد بگذرونه ارزش داره و هر کسی که به استاد کامل رسید نصف راه را طی کرده یعنی مهم پیدا کردن استاد هست حتی اگر ۳۰ سال ۴۰ سال طول بکشه. خیلی زحمت کشیدند برای پیدا کردن استاد. چند تا استاد هم در تبریز هم در نجف یافته بودند اما در نهایت شدند شاگرد مسَلم سید احمد کربلایی و محمد بهاری و در کنار اینها از استادان دیگری در فقه مثلا یا در مباحث فلسفه و اخلاق در حوزه استفاده کردند مثل آخوند خراسانی یعنی آخوند خراسانی معروف استاد آیه‌الله قاضی هستند.

آخوند خراسانی یک کتاب خیلی معروف داره می‌دونید چیه؟ به آخوند خراسانی میگیم صاحب این کتاب یعنی به اون کتاب مشهور هستند.

دوستان: آیه‌الله فاطمی نیا هم همینقدر مقید بودند به استاد داشتن. استاد: بله؛ کلاً اونهایی که توی مسیر عرفان صاحب نام هستند به استاد خیلی حساس هستند.

آخوند خراسانی را به نام این کتاب می‌شناسند، صاحب کفایه! کفایت‌الاصول. به آخوند خراسانی میگن صاحب کفایه. استادِ آیه‌الله قاضی هستند. استادان دیگه شون شیخ محمد حسن مامقانی که توی رجال خیلی معروف هستند علامه مامقانی یا سیدمحمد کاظم یزدی صاحب عروۀالوثقی. اینها را یاد بگیرید مثلا سید محمدکاظم یزدی صاحب عروۀالوثقی. بعضی از این کتاب‌ها اینقدر معروف هستند که اسم نویسنده‌ش را به نام او میارن میگن صاحب کفایه، صاحب جواهر، صاحب عروۀالوثقی.

شیخ محمد بهاری یکی از استادان معروفی هست که ایشون هم در جوانی به اجتهاد رسیدند، در ۳۲ سالگی، از اوتاد هستند و شاگرد بسیار معروف ملاحسینقلی هستند، که میشه استاد آیه‌الله قاضی. و سید احمد کربلایی من هفته پیش گفتم دوقلوهای عرفان. میگن این دو تا سید احمد کربلایی و محمد بهاری دو تا شاگرد ممتاز ملاحسینقلی هستند که خیلی والا هستند جزو اوتاد حساب میشن، این دو نفر استاد مسلم آیه‌الله قاضی هستند. سنی که آیه‌الله قاضی به اجتهاد رسیدند از استادان‌شون هم پایین‌تر هست یعنی ایشون در ۲۷ سالگی به درجه اجتهاد نائل آمدند. خیلی از راه را در تبریز طی کرده بودند یعنی ۲۵ سالگی که وارد نجف شدند تا ۲۷ سالگی فقط ۲ سال تکمیل کردند علوم‌شون را و به اجتهاد رسیدند.(دقیقه ۱۰)

یه ویژگیهای خاصی دارند خیلی با پشتکار هستند خیلی جدیت دارند در کارشون. راجع به خانواده دقت‌های خاصی دارند، در مورد تهذیب نفس همچنین، ارتباط با خدا. یه چیزی که خیلی توی زندگی‌شون پررنگ هست مرتب سر زدن به قبرستان یعنی خیلی از احوالات و اتفاقاتی که برای ایشون افتاده یا کشف شهودی که شده

فتح بابی که شده توی وادی‌السلام رخ داده. یعنی هر روز صبح ایشون تا اونجایی که می‌توانستند می‌رفتند وادی‌السلام.

در عربی بسیار قوی هستند در ادبیات عرب، صاحب شعر هستند لغات بیشماری را به زبان عربی حفظ هستند اشعار بیشماری را حفظ هستند ذوق شعری دارند بداهه گویی دارند حتی شعر عربی را که خودشون بداهه می‌سرودند خیلی از اعراب یا ادیبان عرب نجف از تشخیصش عاجز می‌موندند.

پاسخ به دوستان: محمدکاظم یزدی. صاحب عروةالوثقی. ما دوتا علامه مامقانی داریم، پدر و پسر، سید عبدالله مامقانی و پسرشون که عرض کردم از استادان آیه‌الله قاضی هستند محمد حسن وامقانی.

یه صحبت جالبی هست آیه‌الله شیخ عبدالله مامقانی ایشون هم توی رجال خیلی تبحر دارند. میگن که من اینقدر به لغت و شعر عرب تسلط دارم اگر شخص غیرعرب شعر عربی بگه، من تشخیص میدم گرچه در اعلا درجه فصاحت و بلاغت باشه اما اون لحظه آیه‌الله قاضی یکی از قصاید عربی را که سراینده‌ش عرب بود شروع به خواندن کرد و در بین اون چند بیت از اشعار خودش را اضافه کرد یعنی یه قصیده معروف عربی را شروع کرد به خواندن لابه‌لاش شعر خودش را اضافه کرد بعد از آیه‌الله مامقانی که همچین ادعایی کرده بود پرسید که کدومش را غیر عرب گفته؟ ایشون نتونسته بودند، می‌خوان درجه استادی آیه‌الله قاضی را در عربی بگن و همچنین در شعر عربی.

علامه طباطبایی شاگرد ایشان هستند نسبت فامیلی هم دارند با هم یعنی علامه طباطبایی از اقوام همسر آیه‌الله قاضی هستند. و مدتی شاگردی کردند و یه جمله‌ای دارند علامه راجع به آیه‌الله قاضی، میگن: ایشون در حالت عادی یه ده بیست روزی در دسترس بودند رفقا میومدند می‌رفتند مذاکراتی داشتند صحبت‌هایی میشد بعد یکباره ایشون ناپدید می‌شدند چند روزی اصلا خبری نبود نه در خانه نه در مدرسه نه در مسجد نه در کوفه نه سهله هیچ خبری نبود، بعد رفقا هر جا که احتمال می‌دادند دنبال ایشون می‌گشتند و سر می‌زدند و ایشون رو پیدا نمی‌کردند، چند روز بعد دوباره پیدا می‌شدند درس و جلسه‌های خصوصی را در منزل و مدرسه ادامه می‌دادند، حالات عجیب و غریب اینجوری از ایشون زیاد مشاهده شده.

نقل علامه طباطبایی هست راجع به آیه‌الله قاضی، علامه دارند راجع به آیه‌الله قاضی میگن که ۱۰_۲۰ روز دم دست بودند می‌دیدیم‌شون بعد یه دفعه ناپدید می‌شدند.

(دقیقه ۱۵) در مورد نماز شب خیلی تاکید به شاگردان‌شون دارند و مخصوصا اونایی که می‌خواستند توی این مسیر تازه وارد بشوند می‌گفتند با نماز شب شروع کنند.

توی همون جوانی علامه طباطبایی، علامه هم با همسر و خانواده عزیمت کرده بودند به نجف، اولین ملاقاتی که اینها دارند یا حالا اولین توصیه‌ی ثبت شده‌ی آیه الله قاضی به علامه طباطبایی این هست که اگر دنیا میخواهی نماز شب، اگر آخرت می‌خواهی نماز شب.

این ماجرا را علامه اینجوری تعریف می‌کنند، میگن: چون برای تحصیل به نجف مشرف شدم به خاطر خویشاوندی (گفتم فامیل بودند با همسر آیه‌الله قاضی) محضرشون رفتم روزی کنار در مدرسه ایستاده بودم قاضی از اونجا عبور می‌کرد چون به من رسید دست خود را روی شانه من گذاشت و فرمود: ای فرزند دنیا می‌خواهی نماز شب بخوان، آخرت می‌خواهی نماز شب بخوان.

میگن: من از راه نماز شب به این مقامی که حالا شما فکر می‌کنید رسیدم. در حین تاکید زیاد به نماز شب هرگز کوچکترین مزاحمتی برای خانواده نداشتند یعنی برای بلند شدن و وضو گرفتن و سر و صداهایی که بالاخره موقع خواب ایجاد میشه، توی احوالات‌شون نوشتند که کفش‌هاشون را درمی‌آوردند چون مثل الان نیست که آب در دسترس باشد برای وضو، باید می‌رفتند در سرداب خانه یا در یک محل دیگه‌ای آب تهیه می‌کردند، این رفت و آمدها ممکن بود که اهالی خانه را یا حتی گاهی که در حجره حوزه بودند اونها را بیدار کنه، آیه‌الله قاضی کفش‌هاشون را در می‌آوردند خیلی با سکوت و آرامش راه می‌رفتند که کسی بیدار نشه.

یه ماجرایی هم باز علامه تعریف می‌کنه. علامه طباطبایی میگن: یه روزی من به شدت به پول نیاز داشتم خدمت آیه‌الله قاضی رفتم تا یه مبلغی از ایشون قرض کنم و وقتی از ایران برام پول رسید اون رو پرداخت کنم. همین که خدمت استاد رسیدم دیدم پسرش از کوفه اومده و میگه که مادرم زایمان کرده و به پول احتیاج داریم، قاضی دست در جیب خودش برد دید هیچ پولی ندارد و فرمود همانطور که می‌بینی، نیست. و همه مراحل با آرامش و اطمینان بود که برای من بسیار شگفت انگیز بود. حالا این ماجرا ادامه داره که چجوری اصلا به این پول رسیدند؟ خیلی جالبه، این رو یکبار دیگه هم توی کلاس عرض کردم، این پسر حالا بی‌تابی می‌کنه و پول می‌خواد، میگه: برو اون محل جمع‌آوری آشغال‌ها را تمیز کن و اونجا به یک بسته پول می‌رسه.

باز علامه طباطبایی می‌فرمایند: یکی از رفقای نجفی ما، ایشون اسم نیاوردند، میگن جزو اَعلام یعنی جزو اوتاد نجف. میگن: من یک روز به دکان سبزی فروشی رفته بودم دیدم مرحوم آیه‌الله قاضی خم شده و مشغول سوا کردن کاهوست ولی کاهوهای پلاسیده و آنهایی را که دارای برگ‌های خشن و بزرگ هستند برمی‌دارد، من کاملا متوجه بودم تا مرحوم قاضی کاهوها را به صاحب دکان داد و ترازو کرد و آن‌ها را در زیر عبا گرفت و روانه شد. من که در آن وقت طلبه جوانی بودم و مرحوم قاضی مرد مسنی بود به دنبالش رفتم و عرض کردم ....

آقای قاضی فرمودند: من این مرد فروشنده را می‌شناسم فرد فقیری هست و من گاه‌گاهی او را مساعدت می‌کنم (دقیقه ۲۰) نمی‌خواهم چیزی به او بلاعوض داده باشم تا عزت و شرفش از بین نره و عادت مجانی گرفتن هم نداشته باشه. برای ما فرقی نمی‌کنه کاهوهای لطیف و نازک بخوریم یا از این کاهوها و من می‌دانستم که اینها بالاخره خریداری ندارد. این قول آیه‌الله قاضی هست.

میگه من می‌دونم این فقیر هست و این برگ‌های کاهو را که بقیه جدا می‌کنند دور می‌ریزند من اونها را می‌برم، هم پولش را میدم هم عزت و شرف و آبروی اون مرد حفظ میشه و هم اینکه عادت نکنه که مجانی بگیره.

بحث‌مون امروز هم به اتمام رسید و ان شا الله ادامه بحث را در جلسه آینده خواهیم داشت.

وَ آخِرُ دَعْواهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِین

اللّهُمّ اجْعَلْنا وَجِیها بِالْحُسَینِ علیه السلام فِی الدّنْیا وَ الْآخِرَةِ